

درس چهارصد و پنجاه و چهارم

کیفیت اتصاف واجب به انحاء وجودات مقیده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در اینجا مرحوم آخوند می‌خواهند کیفیت عدم اتصاف واجب را همان‌طوری که در خارج آن به‌طور نسبتاً مفصل عرض شد، به انحاء وجودات مقیده بر آن تقریری که حکماء ذکر کرده‌اند ایراد وارد کنند و خودشان مسئله را به یک نحوی روشن و مبین کنند که اشکالی از نظر تقریر ایشان بر اتصاف واجب به وجودات مقیده وارد نشود.

ذوب و افناء همه انحاء وجودات در وجود بسیط الحقیقه

نَقْدٌ وَ تَلْوِيْحٌ:
أما أَنَّ بَعْضَ أَنْحَاءِ الْوُجُودِ يَمْتَنِعُ عَلَى الْوَاجِبِ بِالذَّاتِ مِنْ حَيْثُ كَوْنُهُ مَصْحُوباً بِالْقُصُورِ وَ النِّقْصِ
فَمِمَّا لَا شَبَهَةَ فِيهِ.^۱

اینکه بعضی از انحاء وجودات بر واجب بالذات ممتنع هستند چون انحاء وجودات ممکنات مصحوب به قصور و نقص است، شبهه‌ای در آن نیست. ما نمی‌توانیم واجب را به وجود امکانی، کیف، کم، جوهریت، صورتیت و شیئیت متصف کنیم و - حالا شیئیت یک مطلب دیگری است - شکی در این نیست زیرا وجود کم دارای تعریف خاصی است که محدود به یک مفهوم خاص است؛ در وجود کم کیف راه ندارد و در وجود کیف کم راه ندارد! در وجود حیوان جماد راه ندارد و در وجود جماد حیوان راه ندارد درحالی‌که وجود واجب، بسیط الحقیقه است و بسیط الحقیقه حد ندارد و همه انحاء وجودات را در خود ذوب و افناء می‌کند.

مثال آقای حداد برای ذوب و افناء همه انحاء وجودات در وجود بسیط الحقیقه

این یک مطلبی است که از این نقطه نظر می‌توانیم به این مسئله برسیم مثل همان قضیه مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - که این مهر را برداشتند و به آقا - رضوان الله تعالی علیه - گفتند که اگر بگویند که خدا این مهر است خب این کفر است چون این مهر محدود است و قصور دارد و حدودش مشخص است و

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۹.

لاحد را محدود به محدود نمی شود کرد! غیر محدود تعریف به محدود نمی شود. اما اگر آمدیم و از این طرف مسئله را منتسب کردیم و گفتیم که این مهر و تربت جدای از خدا نیست؛ یعنی منعزل از وجود واجب نیست این اشکالی ندارد.^۱ پس به دو کیفیت می شود تعبیر کرد، در یک تعبیر شرک و کفر لازم می آید و در یک تعبیر توحید حاصل می شود.

و أما امتناع اتصافِ الواجبِ تعالى به من حيث كونه وجوداً ما مطلقاً.

اما اینکه واجب تعالی ممتنع است متصف به او بشود از حیث اینکه وجود مائی است نه از حیث اینکه این محدود است...، بالأخره این شیء موجود است یا معدوم است؟ شما در وجود این شیء شک ندارید. حالا شما بگویید که وجودش محدود است خوب باشد! بالأخره وجود دارد یا ندارد؟ وجودش را از کجا آورده است؟ به قول مرحوم آقا سید احمد آیا از خانه خاله اش آورده است یا از خانه عمه اش آورده است یا اینکه وجودش را از خدا آورده است؟! چطور ممکن است انسان یک شیئی را که جدای از یک حقیقتی نیست منعزل از آن حقیقت کند؟! می شود؟! چطور شما این نوری که الآن از این سراج است را منعزل از این سراج می کنید؟! خوب منشأ این نور از سراج است! منشأ آن، لامپ است! آن وقت شما از آن منعزل می کنید اینکه ممتنع است! این همان چیزی است که عرفاء نسبت به این مسئله سخت پافشاری می کردند.

فَمَنْظُورٌ فِيهِ كَيْفَ وَالْوُجُودُ بِمَا هُوَ وَوَجُودٌ طَبِيعَةٌ وَاحِدَةٌ بَسِيطَةٌ لَا اخْتِلَافَ فِيهَا إِلَّا مِنْ جِهَةِ التَّمَامِ وَالنَّقْصِ وَالْقُوَّةِ وَالضَّعْفِ وَالنَّقْصِ وَالضَّعْفِ مَرْجِعُهُمَا إِلَى الْعَدَمِ.

در این مطلب نظر هست! چگونه در این مطلب نظر نباشد وجود من حیث هو هو نه با محدودیت ماهوی خودش، خود وجود من حیث هو هو یک طبیعت واحد بسیطه ای است که اختلافی در او نیست. در وجود که ترکیب و حد نیست مگر از حیث تمام و نقص! در یک مرتبه وجود تام هست و در مرتبه بعد وجود ناقص هست ولی موجود که در آن مرتبه تبدیل به عدم نشده است وجود همان است متنها ضعیف است. نوری که الآن در چراغ هست با نوری که الآن به این کتاب می خورد یکی است؟! نه! شما نمی توانید به چراغ نگاه بکنید یک مقداری که نگاه کنید چشمتان اذیت می شود اما به این کتاب یک ساعت هم نگاه کنید چشمتان اذیت نمی شود چون نور شدت و ضعف دارد. آدم به یک نفر یک ساعت هم نگاه کند خسته نمی شود ولی به یک نفر یک لحظه نگاه کند خسته می شود چون او قبیح است و آن جمیل است! فرقی این است!!

إِلَّا مِنْ جِهَةِ التَّمَامِ وَالنَّقْصِ... و از نظر قوه و ضعف؛ مرجع نقص و ضعف به عدم است نه اینکه مرجع

آن به وجود است. وجود در اینجا بسیط و مفهوم واحد است، متنها چون این وجود دارای آن اشتداد نیست - یعنی ضعف به نیست می خورد - لذا در آنجا شما شدت را کم می بینید. وقتی که در یک جا آب تراکم دارد شما فشار آب را در آنجا زیاد می بینید وقتی که یک جا آب تراکم دارد می بینید که آن فشاری که از آن لوله باید خارج

^۱. روح مجرد، ص ۵۸۷.

بشود زیاد است اما اگر تراکم کم باشد و چند لیتر باشد می بینید فشار کم است. کمی یا زیادی فشار آب به خاطر این است که آب کم است! خود آب، آب است؛ یعنی آب عبارت از مولکول‌های اکسیژن و هیدروژن و از این چیزهایی که می گویند، است! کمی و زیادی آن است که فشار را زیاد یا کم می کند. من باب مثال ده کیلو آب را در نظر بگیرید، از آن بالا ده کیلو بر سرتان بخورد همان جا زمین می خورید و کارت‌تان ساخته است! اگر تگرگ وقتی از آسمان می آید - این تلج‌های منسجم گاهی اوقات یک کیلو و نیم می آید - در سر شخصی بخورد روی زمین می خوابد! راست می گویم! مگر در روزنامه ننوشته بود؟!

تلمیذ: ...

استاد: همدان از اینها نیامده است، همدان بزرگ‌تر آن آمده است!! در همدان یک جایی به نام برفچین^۱ می گویند که وقتی چند متر برف‌ها را کنده بودند آن زیر تازه حیواناتی جنبنده بودند! ما این را از قوم و خویش‌های شما شنیدیم! چند متر زیر برف و یخ یک حیوانات و گرم‌هایی بودند، در آن سرما حالا چه کار می کردند، نمی دانم والله! اگر همین یخ به این مقدار به اندازه یک نخود بشود وقتی بر سر انسان بخورد فقط سر انسان درد می گیرد چون آن زیاد است و آن کم است! اما نه اینکه آن یخی که آنجا است ماهیتاً با این نخود فرق می کند این همان است!

عدم منافات مراتب تشکیک وجود با تشخص در وجود، بنا بر مکتب عرفاء

اینجاست که مراتب تشکیک در وجود، بنا بر مکتب عرفاء منافاتی با تشخص در وجود پیدا نمی کند! البته این مسئله خیلی دقیقی است! إن شاء الله حالا باید بعداً راجع به این توضیحاتی بدهیم ولی نسبت به خصوص مسئله صحبت می کنیم.

مرجع نقص و ضعف به عدم وجود زائد بر این مرتبه است. وقتی که وجود زائد بر این نبود در نتیجه وجود ضعیف می شود وقتی این تلج، عدم تلج اضافی را داشت آن وقت این مقدار می شود. اما اگر آن مرحله عدم نبود، یک تلج این قدری و این مقداری می شود و آثار و خواص خودش را دارد. پس ایراد در مراتب تشکیک به وجود نیست بلکه ایراد در مراتب تشکیک به جهت نقصانی است که این وجود در کنار آن نقصان، تشکّل پیدا کرده است.

تلمیذ: یعنی از همان ضعیفی که در واقع...

استاد: مراتب ماهیات دیگر! ممکنات دیگر!

^۱ . در دامنه شمالی کوهستان الوند دره سرسبز و مصفای برفین (و فرجین) قرار گرفته است. نام این دره به دلیل آنکه همواره در زمستان پوشیده از برف است برفچین نام دارد. (محقق)

البته این قضیه هم در مکونات و هم در طبیعت و ماده و هم در مبدعات هست، اینجا مراتب تشکیکی دارد.

تلمیذ: بحثی است که تشکیک نسبت به وجود را عرفاً ظاهراً قائل نیستند، تشکیک در وجود یعنی خود وجود دارای مراتب تشکیک نیست، آن مظهریت برای وجود ظاهر است. استاد: نه منافاتی ندارد البته عرض شد.

تلمیذ: در توحید علمی و عینی این مطلب نسبت به تشکیک در وجود یا مظهریت برای وجود هست.

استاد: در آنجا هم همین طور است چنانچه ما مرتبه تشکیک در وجود را با تشخص در وجود یکی بدانیم در آنجا باز عارف بین مراتب وجود تفاوت قائل است. فرض کنید یک چیز ترش را با یک چیز شیرین فرق می گذارد. یک پاکت سیمان پنجاه کیلویی را با یک زنبیل سیمان فرق می گذارد و نمی گوید که هر دو سیمان است بنابراین هر دو پنجاه کیلو است! مراتب تشکیک در وجود را می فهمد متها این مراتب تشکیک در وجود را جدای از تشخص در وجود نمی داند، همان طوری که این حکماء نسبت به این مسئله قائل هستند. مراتب تشکیک در وجود را عین وجود واجبی می داند؛ یعنی یک حقیقت واحد و بسیط هست که در مراتب مختلف ساری است یک مرتبه آن مرتبه واجبی است و مرتبه دوم مرتبه ممکنات است ولی یک حقیقت واحد است و در بین اینها انفکاک نیست. عرفاء بین اینها انفکاک قائل هستند و می گویند که مرتبه واجبی یک نوع وجود است و این مراتب دیگر یک نوع وجود هستند و این دو با همدیگر **إِلَّا فِي الْمَفْهُومِ** ارتباط ندارند، مفهوم وجود فقط بر هر دو یکی است و در واقع یک نوع الفاظ لفظ مشترک بر هر دو اطلاق می شود. نه، یک لفظ واحد حقیقی که ذومراتب باشد.

علت اختلاف و بحث مرحوم آقا سید احمد کربلائی و آقا شیخ محمدحسین کمپانی در بحث

وجود

اشکال بین مرحوم آقا سید احمد و آقا شیخ محمدحسین از همین جا نشئت می گیرد. اگر مرحوم آقا شیخ محمدحسین قائل بر این بود که وجود، چه در الله که واجب الوجود است و چه در سایر حقایق، واحد است و سنخیت آن هم سنخیت واحد است **إِلَّا بِالشَّيْءِ وَ الضَّعْفِ**، خب آقا سید احمد به ایشان ایرادی نمی گرفت! سنخه وجود سنخه واحد است الا اینکه در واجب الوجود صورت ندارد ولی همان سنخه وجود وقتی که به واسطه ماهیت تنزل پیدا می کند صورت پیدا می کند. آقا شیخ محمدحسین می گوید که چطور ممکن واجب الوجود را متصف به صورت بکنیم؟! بنابراین در اصل وجود هر دو باید تشکیک قائل بشویم؛ او را یک وجود بحث و بسیط بدانیم و این را هم وجود محدود [بدانیم]. ایراد آسید احمد به این است که اگر شما آن وجود را

بحث و بسیط می‌دانید پس باید شامل این وجود هم بشود. اگر شامل نشود پس آن محدود است و محدود که پیدا شد حد می‌خورد و احتیاج، ترکیب، امکان و سایر طبعاتی که در آنجا این قضایا پیدا می‌شود.

فَكُلُّ مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِ الوجودِ يَكُونُ دُونَ المَرْتَبَةِ الواجِبَةِ فَهِيَ ذَاتُ اعتبارين اعتبارًا سَنخِ الوجودِ بِمَا هُوَ وجودٌ و اعتبارًا عَدَمِ بُلُوغِهِ إِلَى الكَمَالِ و نُزُولِهِ عَنِ الغَايَةِ.

تمام مراتب وجود، پایین‌تر از مرتبه واجبیت

هر مرتبه‌ای از مراتب وجود است. هر مرتبه‌ای شما می‌خواهید تصور کنید چه مبدعات یا همین‌طور پایین و پایین تا به ماده و مادیات برسد.

پس این مرتبه‌ای از مراتب وجود، دو اعتبار دارد؛ اعتبار سنخیت آن با مبدأ اول و با مبدأ اعلیٰ پس هُوَ نَفْسُ الشَّيْءِ و اعتبار حُدُودِهِ و قُصورِهِ فَهوَ مُغَايِرٌ عَنَّهُ. یکی [اینکه] اعتبار سنخ وجود بِمَا هُوَ وجودٌ، بالأخره الآن این لیوانی که در دست من هست شما می‌توانید بگویید که هَذَا مَعْدُومٌ یا نه باید بگویید که هَذَا موجودٌ؟ هَذَا موجودٌ یعنی چه؟! یعنی هَذَا مَعْدُومٌ؟! خب بین وجود و عدم که تالی فاسد نیست! پس این هَذَا موجودٌ؛ یعنی سنخیت هَذَا الإِنَاءُ يَتَّجِدُ مَعَ سِنخِيَةِ المَبْدَأِ الأَعْلَى. فقط سنخیت یکی است منتها این سنخیت در او بدون صورت است و این وجود در این، صورت دارد.

تَلْمِيذٌ: صورت یعنی چه؟

استاد: صورت یعنی حد.

تمثیلی برای تصور جهات مجرد و حقایق مجردیه

استاد: خب لازم‌ه‌اش همین است! ببینید من الآن یک چیزی به شما می‌گویم: من الآن دستم را آوردم و این ظرف را برداشتم خب این یک عمل واحد بود، صورت داشت یا نداشت؟ صورت آن چیست؟ شما اگر از این یک فیلم تهیه کنید - یک مثال ساده‌ای می‌زنیم تا اینکه این قضیه روشن بشود. اشکال ایشان اشکال خوبی است برای خاطر اینکه تصور جهات مجرد و حقایق مجردیه مشکل است منتها حالا من یک تمثیل به یک مثال ظاهر می‌زنم - الآن دست من اینجاست هیچ حرکتی هم ندارد و ساکن است. من این دستم را حرکت می‌دهم. قشنگ ببینید! حرکت دادم! این صورت دارد یا ندارد؟! صورت دارد! چشم شما دید. اگر یک فیلم بردارید کاملاً این را تشخیص می‌دهد. من الآن این دست را برمی‌دارم و در اینجا می‌آیم، این دست من یک انحنا پیدا کرد و یک نیم دایره پایین آمد و با این ظرف آب تماس گرفت و بعد این را برداشت و این ظرف آب را در کنار دهان من قرار داد. این حرکتی را که از اینجا پیدا شد و در اینجا آمد، این حرکت یک حرکت صوری و مادی می‌شود. آیا در ذهن شما این حرکت تحقق پیدا کرد یا نه؟ صورت داشت یا نداشت؟! صورت ندارد! حالا آیا

معدوم است یا موجود است؟

تلمیذ: موجود.

استاد: موجود است! پس چرا صورت ندارد؟

استاد: نه! حالا ما می‌گوییم که وجود ذهنی باشد! وجود ذهنی یک ... نه! حالا ما به الله کاری نداریم!

ما الآن به خودمان کار داریم.

علت صورت نداشتن وجود ذهنی

چرا در وجود ذهنی صورت ندارد؟ چون وجود ذهنی مجرد است! بنابراین استفاده‌ای که در اینجا می‌کنیم که عین همین مسئله - تا آن صورت ذهنی در ذهن محقق نشود آیا دست من این حرکت را انجام می‌دهد؟ نه! امکان ندارد به اندازه یک میلی متر یا به اندازه یک سانتی متر این شیء خارجی از آن صورت ذهنی تخطی کند! چون اگر تخطی کند صورت ذهنی من این طور است یعنی دست این طوری رفت و داخل جیب آقای دکتر رفت! به خاطر اینکه آن چیزی که الآن در ذهن من هست این است که دست بیاید و آب را بردارد در حالی که فعل خارجی دارد **یَمشی علی حیاله!** راه خودش را می‌رود!

لزوم انطباق بین وجود مادی و وجود مجرد

چرا این دو باهم متفق هستند؟ چون باید بین وجود مادی و وجود مجرد انطباق باشد؛ یعنی وجود مادی،

معلول برای وجود مجرد باشد.

جدا نبودن ماهیت از وجود

عین وجود بودن ماهیت

حالا ما این کلام مرحوم صدر المتألهین را می‌گوییم بعد آن کلامی که یک قدری از این بالاتر است یعنی یک درجه از این بالاتر است [را می‌گوییم]. بعد می‌گوییم که آن بحثی که می‌خواهیم مطرح بکنیم این است که اصلاً خود ماهیت، خودش وجود است و چیزی جدای از وجود نیست! این را قبلاً یک مرتبه عرض کرده بودم حالا گفتم که شاید لازم باشد در اینجا دوباره یک قدری با بسط بیشتری بگوییم. حالا فعلاً بنا بر نظریه مرحوم صدر المتألهین که متوسط بین نظریه فلاسفه و نظریه عرفاء است را می‌گوییم. خوب این یک مسئله بود. اعتبار دومی که در اینجا هست این است که این وجود دون المرتبه به آن کمال واجب الوجودی نرسیده است چون خودش وجود مادون و ممکن است و وجود معلول همیشه مادون وجود علت است. بنابراین

وجودات امکانیه لم یبلُغْ إلى الوجودِ الکمالِ الواجب الوجودِ بل بقوا فی المرتبة الأدنى در آن مرتبه ماهیت خودشان.

واجب الوجود بالذات، واجب الوجود از همه جهات

فبأحد الاعتبارین یمتنع اتصافُ الواجبِ تعالی به و بالآخر یرجبُ أما الأولُ فظاهرٌ و أما الثانی فلأنَّ واجبَ الوجودِ بالذاتِ واجبٌ من جمیع الجهاتِ كما مرَّ.

به یکی از دو اعتبار ممتنع است که واجب تعالی متصف به او باشد و آن به اعتبار عدم البلوغ إلى إكمال و به اعتبار دیگر که اعتبار سنخ الوجود باشد. باید بگویم که الله متصف بهذا الإناء، الله متصف بالماء، الله متصف بالزجاج، الله متصف بالسجاد، از حیث وجود، لا از حیث ترکیب و الحدود! از حیث خود وجود متصف است یعنی وجود الله متصف به این وجود است.

منظور از اتصاف در بحث وجود

وحدت عینیت بین وجود واجب و وجود ممکنات

متصف یعنی وجود این سجّاد و وجود این کتاب و وجود این ماء جدای از وجود الله نیست! وقتی که منعزل نبود بنابراین وحدت عینیه بین وجود واجب و این وجود برقرار است. اما اولی که ممتنع است که الله متصف به حدود بشود ظاهر است زیرا وجود الله، لا حد و لا رسم است و این وجودات خارجی محدود و مرسوم هستند. اما ثانی که به واسطه سنخ وجود، آن الله متصف است.

وجوب من جمیع الجهات واجب الوجود بالذات

واجب الوجود بالذات از همه جهات واجب است؛ یعنی نه اینکه فقط صرفاً از ناحیه عدم حدی واجب است اما وجود او از ناحیه وجودات ممکنات محدود می شود، خب این دیگر من جمیع الجهات نیست! اگر ما واجب الوجود را موجود بدانیم و حدّ وجودی آن را غیر ماده بدانیم بنابراین در اینجا واجب الوجود از لا حدی خارج می شود و محدود می شود. بنابراین واجب الوجود من جمیع الجهات نیست وقتی که نشد ترکیب و احتیاج و امثال ذلک پیش می آید.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد